

فلسفه

اسطوره و مفهوم سرنوشت در فرهنگ یونان

باستان

(بحشی در زمینه فلسفه تاریخ)

دکتر کریم مجتهدی

چکیده:

اگر چه در ابتداء رابطه اسطوره با "سرنوشت" آشکار نیست، ولی در واقع از آنجا که سرنوشت به سهولت در محدوده برهان عقلی نمی‌گنجد، به ناچار ذهن متوسل به اسطوره میشود تا هم بتواند قدرت انکارناپذیر سرنوشت را نمایان سازد و هم وسیله‌ای برای تصعید و تعدیل آن بیابد. در این مقاله این مطلب با توجه به اوصاف فرهنگ یونان باستان - که الزاماً در انحصار فلسفه نیست - با توسل به مثالهای ادبی اعم از شعر و نثر، مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است.

از طرف دیگر باید گفت که در فاجعه‌های یونانی آنچه حیرت‌انگیز می‌نماید، صرفاً حوادث غیر منتظره‌ای نیست که بر قهرمان‌ها تحمیل می‌شود، بلکه آزادی و اختیار ذاتی خود آنهاست در مواجهه با شاداید روزگار و همین تماشاجی را به تحسین قهرمان‌ها وامی‌دارد و موجب ارتقای روحی خود او می‌شود.



پروہ شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

در وهله اول رابطه اسطوره با مفهوم سرنوشت واضح و آشکار به نظر نمی‌رسد، ولی اگر تصور شود که سرنوشت دلالت بر امری دارد که گویی از قبل تعیین شده و به صورت مجموعه‌ای از حوادث به نحوی به وقوع پیوسته که عقل انسانی نمی‌توانسته در آنها هیچگونه دخالتی داشته باشد، می‌توان پذیرفت که واقعیت سرنوشت، به نحو مستقیم‌تر و ملموس‌تر در اسطوره‌ها انعکاس می‌یابد و جنبه غیرقابل قبول بودن آن نیز بهتر بروز می‌کند. با توسل به اسطوره، تحلیل بر اساس ضرورت درونی، خود را از قید مقولات متداول رها می‌سازد و در گسترش تصویری خود، بیانی برای برملاسازی ترس‌ها و آرزوهای فردی و قومی به دست می‌آورد. از این لحاظ اسطوره، قبول آن جنبه از سرنوشت است که در چارچوب هیچ نوع استدلال و برهان عقلی نمی‌گنجد و بهمین دلیل در عین حال که صلابت و قدرت انکار ناپذیر سرنوشت را نمایان می‌سازد، وسیله تصعید و تعدیل آن را نیز آماده می‌نماید: اسطوره امکان تحمل سرنوشت را فراهم می‌آورد.

قضا و قدر

اصطلاح «قضا و قدر»، بدون اینکه مترادف معنای «سرنوشت» یونانی باشد، گاهی با

تفاوت‌هایی، همان معنی را تداعی می‌کند. البته به نحو سنتی «قضا» را امر اجمالی می‌دانند و «قدر» را تفصیل آن می‌شمارند؛ «قضا» دلالت بر مقتضای ذاتی یک امر می‌کند و «قدر» تحقق آن را در وقت و زمان معین و به سبب مشخص نشان می‌دهد. ما بدین ترتیب چه مفهوم «سرنوشت» را در نظر بگیریم و چه مفهوم «قضا و قدر» و یا احتمالاً مفاهیم مشابه دیگری را، در هر صورت با تفاوت‌هایی، مثل این است که ذهن به ناچار باید از نفس «حادثه» روی برگرداند و بیشتر به ما قبل و یا به ما بعد آن توجه کند و بدون اینکه ظاهراً کوچکترین نیازی به رابطه علیّ داشته باشد، در قالب اسطوره با تداعی آزاد به ترسیم و توصیف آن بپردازد. از این لحاظ نفس حادثه اهمیت خود را از دست می‌دهد و در عوض حکمتی که بر آن مترتب است در نظر جلوه‌گر می‌شود، آن هم از ابتداء تا انتها، از آغاز تا انجام.

صور متعدد اسطوره‌سازی

اسطوره‌سازی، برخلاف نظر سطحی اگوست کنت^۱، خاص ملل باستانی و اقوامی که ابتدائی نامیده می‌شوند نیست و صور زیادی از

1-A. comte (1798 - 1857)

البته اسطوره‌های باستانی، ابعاد فرهنگی اصیلتری دارند و دلالت بر ریشه‌های قومی و روحی ملل می‌کنند، به نحوی که می‌توان نه فقط اعتقادات کهن آنها، بلکه گرایش‌های ذوقی و ادبی آنها را نیز از این رهگذر آشکار و بر ملا ساخت.

ادبی و غیره... به صورت یکی از مواد آموزشی لازم درآمده است و در این میان اساطیر یونانی نه فقط از کل فرهنگ یونان باستان، لاینفک قلمداد نمی‌شود، بلکه برای بررسی و فهم ادبیات کشورهای اروپایی - حتی در دوره‌ای که صرفاً مسیحیت حاکم بوده است - حائز اهمیت زیادی شده است. غریبان فرهنگ یونانی را نقطه آغازین فرهنگ خود می‌دانند و حتی اگر منکر ریشه شرقی و آسیائی آن هم نشوند، باز خصوصیات در آن تشخیص می‌دهند که به نظر ایشان در فرهنگ‌های قبلی چون مصری و بابل و ایرانی و غیره... به عینه دیده نمی‌شود، خاصه روح شهرنشینی و مراعات اصول و قوانین آن و برخورداری از حقوق مدنی فردی که به نظر ایشان از یونان آغاز شده است. البته آنچه غریبان در این زمینه به نحای مختلف بیان داشته‌اند قابل بحث است، و آنها همیشه بی‌غرض هم نبوده‌اند، ولی در هر صورت نفوذ ریشه‌ای فرهنگ یونانی را در کل

آن، به نوعی دیگر در جوامع امروزی که پیشرفته و جدید تصور می‌شوند به وضوح قابل مشاهده است و به معنایی به مراتب بیش از گذشته، در زمینه‌های متفاوت اعم از فرهنگی و اقتصادی و سیاسی و غیره مؤثر و کارساز واقع می‌شوند. البته اسطوره‌های باستانی، ابعاد فرهنگی اصیلتری دارند و دلالت بر ریشه‌های قومی و روحی ملل می‌کنند، به نحوی که می‌توان نه فقط اعتقادات کهن آنها، بلکه گرایش‌های ذوقی و ادبی آنها را نیز از این رهگذر آشکار و بر ملا ساخت. امروزه اسطوره‌شناسی بخش عمده‌ای از مطالعات فرهنگی به حساب می‌آید و لازم به گفتن نیست که - صرفنظر از بعضی افراط‌گویی‌هایی که در این زمینه دیده می‌شود - بدون توجه به ریشه‌های اساطیری، از مشخصات اصیل فرهنگی یک قوم، نمی‌توان شناخت معتبری به دست آورد. از این لحاظ به مرور اسطوره‌شناسی یا به نحو مستقل و یا ضمن مطالعات

کشورهای غربی نمی‌توان انکار کرد، هر چند که این نفوذ به تناوب و به نحو تقطیعی و همراه با تفسیر لاتینی و رومی آن بوده باشد.

اسطوره‌های یونان

از طرف دیگر مسلم است که اساطیر یونان، کل فرهنگ یونانی را تشکیل نمی‌دهد، ولی علاوه بر آنکه باریشه‌ترین و عام‌ترین صورت آن را نمایان می‌سازد، عملاً طوری با تاریخ اقوام یونانی عجین شده است که هر نوع کوشش برای شناخت تاریخ اولیه این مردم بدون توجه به اساطیر آنها غیر ممکن می‌نماید؛ بهر طریق قسمتی از اساطیر یونان به معنای، اولین بیانی است که از تاریخ یونان باستان باقی مانده است و تحقیقات باستان‌شناسی نیز این مطلب را به خوبی به اثبات می‌رساند. بی‌دلیل نیست که در زبانهای فارسی و عربی، لفظ اسطوره با لفظ خارجی «هیستوارا» هم‌ریشه است. البته منظور این نیست که تاریخ به صورت اسطوره درآمده باشد، بلکه بیشتر منظور اینست که در اسطوره‌ها به نحوی سعی در فهم معنای تاریخ شده و سرنوشت در قالب «سرگذشت» مورد تأمل قرار گرفته است. در این مهم تخیل کاملاً سهیم بوده و همین، امور را در حد فهم بشری قابل توجیه ساخته است. بهر طریق فرهنگ یونانی از ابتداء سعی نداشته میان آنچه

«میتوس»^۲ (اسطوره) می‌نامیده و آنچه را که «لوگوس»^۳ (عقل - خرد) می‌دانسته به تبیین و تقابل قائل شود، خاصه که اولین بیان رسمی این فرهنگ شعر بوده است. شعر یونان باستان، گویی ابهام حاکم بر اسطوره‌ها را با اعماق روح انسان پیوند می‌زند و در این سنت، تعقل - حتی به مدد تخیل - به یکباره به نهایت اسرار آنها دست نمی‌یابد و همواره نیاز به تأمل بیشتر در مورد آنها باقی می‌ماند. بدین ترتیب، اسطوره‌ها از عصر و زمانه خود فراتر می‌روند و با حفظ طراوت خود، در هر دوره‌ای به نحوی انسان را با جنبه ناشناخته‌ای از خود روبرو می‌سازند. باری در یونان باستان شعرا با اتکاء به اسطوره‌ها و روایات شفاهی مردمی، بسیار قبل از فلاسفه و مورخان به «سرنوشت» آدمی و علل و عواقب کار آن پرداخته‌اند و به سبک خود در مقام توجیه جهت حرکتی «سرگذشت» برآمده‌اند. در این زمینه مثال‌های زیادی از آثار دو نفر از بزرگترین آنها یعنی هومر (قرن نهم قبل از میلاد) و هزیود (قرن هشتم قبل از میلاد) می‌توان یادآور شد که از لحاظ بحث ما حائز اهمیت خاصی است.

1- Histoire

2-Mythos

3-Logos

ایلیاد و اودیسه هومر

مقدس درآمده است.

هومر^۱ شاعر نیمه افسانه‌ای یونان باستان که دو اثر مهم «ایلیاد»^۲ و «اودیسه»^۳ منسوب به اوست. قدیمی‌ترین زندگینامه این شاعر را ظاهراً هرودوت^۴ مورخ معروف یونانی به رشته تحریر درآورده است ولی امروزه این اثر را بیشتر منحول می‌دانند. در هر صورت به گفته این مورخ هومر (که به زبان یونانی به معنای شخص نابینا است) در اسمیر^۵ (از میر)، منطقه‌ای در ایونی^۶ مستولد شده است. بعضی از متخصصان ادبیات یونان باستان وجود یک شاعر واحد را قبول ندارند و به اعتقاد آنها دو اثر معروف ایلیاد و اودیسه یک‌بار و توسط یک شاعر واحد سروده نشده است. آنچه مسلم تلقی می‌شود، اینکه ایلیاد و اودیسه اولین صورت ادبیات منظوم یونانی نیست و در آن سرزمین از خیلی پیشتر نوعی سنت شفاهی شعری رایج بوده که توسط سراینندگان راهب و افراد مسئول امور دینی به موقع اجراء درمی‌آمده است. با این حال با توجه به پیوستگی موضوعی دو کتاب به نظر می‌رسد که شخص واحدی قسمت‌های عمده آنها را سروده باشد و آنچه مسلم است از قرن هفتم قبل از میلاد به بعد، این دو کتاب در نزد کل اقوام یونانی به صورت یک اثریبه مشترک

وجه تسمیه ایلیاد در زبان یونانی از «ایلیون» که یکی از نامهای شهر تروا^۷ در آسیای صغیر بوده، گرفته شده است؛ اسم پرگام^۸ (پرگامون) نیز درباره این شهر به کار رفته است.

در این کتاب در قالب ۲۴ سرود حماسی، شرح جنگ‌های تروا و خاصه روخیه قهرمانی و دلاوریهای آشیل^۹ (آخیلوس)، چهره معروف یونانی در این جنگ‌ها آورده شده است.

اودیسه نیز از ۲۴ سرود تشکیل شده که در آنها ماجراهای گوناگون اودیسه قهرمان دیگر یونانی (آنها او را اُدوسئوس می‌نامند) در بازگشت به وطن خود، شرح داده می‌شود. شخصیت این قهرمان به نحو دیگر قابل تأمل است. او جسماً قوی است ولی آنچه او را از

۱- (Homere) (در زبان یونانی Homeros)

2-Iliade 3-Odysee

4-Herodote (484 - 420 Av j.c)

5-Smyrne 6-Ionie

7-Troie 8-Pergame

۹- Eschyles (با فاجعه‌نویس معروف یونانی با همین اسم (۴۵۶-۵۲۵ قبل از میلاد). که نمایشنامه‌ای هم به اسم «ایرانیان» دارد، اشتباه نشود).

همراهان خود و دیگر قهرمانان کتاب متمایز می‌سازد، قدرت روحی او در قبال شداید روزگار است. او به معنایی مصداق کامل مهارت عملی و عنداللزوم تدبیر و اندیشه نظری و خاصه قدرت بیان و نفوذ کلام است. او برای حفظ خود و رسیدن به مقصد - با وجود بدبیباری و سرگردانی - از زرنگی و تیزهوشی خاصی برخوردار می‌باشد، به نحوی که در هر موردی قادر است به حيله و راهکار تازه‌ای متوسل شود. افزون بر این در نزد او کنجکاوی شدید علی‌رغم حس صیانت ذات که آن هم در نزد او به نحو اشد وجود دارد، دیده می‌شود؛ او تشنه آگاهی و یادگیری است، حتی اگر در این رهگذر به ناچار باید جان شیرین‌اش را نیز در معرض خطر نابودی قرار دهد. گوئی در منظر او، کاردان کسی است که دائماً بر کاردانی خود می‌افزاید و زندگانی وقتی خوش است که در این جهت فعال و درکار باشد و الا مرگ به مراتب بر حیات این منفعل شرف دارد. در این زمینه می‌توان مثال معروف جزیره سیرن‌ها^۱ (نوعی پریان دریائی بال‌دار) و آواز مسحور کننده آنها را که در قسمتی از سرود دوازدهم کتاب آورده شده به یاد آورد: سیرسه^۲ (زن پیشگو) اولیس را از خطری که در جزیره سیرن‌ها در انتظار اوست، با خبر می‌سازد و

می‌گوید: «نخست به کشور سیرن‌ها خواهی رسید که بانگشان هر آدمی زاده‌ای را که به سوی ایشان برود دلپذیر خواهد افتاد. اگر کسی بی‌خبر به ایشان نزدیک شود و بانگشان را بشنود، هرگز زن و فرزندانش گردش را فرار خواهند گرفت و در بازگشت وی، جشن بر پا خواهند کرد؛ آواز خوش آهنگ سیرن‌ها وی را دلبسته خواهد کرد.»^۳ سیرن‌ها مردمی که مجذوب صدای آنها می‌شوند و به جزیره آنها پای می‌گذارند، نابود می‌کنند؛ سیرسه تأکید می‌کند: «بی‌درنگ از آنجا بگذر؛ مومی را که به شیرینی انگبین است سرشته کن و گوشه‌های همراهانت را با آن ببند، تا اینکه هیچ یک از ایشان نتواند بشنود. تو خود اگر بخواهی گوش فراده؛ اما باید دست و پای ترا بر روی کشتی تندرو بسته باشند، در پای دکل ایستاده باشی و با بند ترا به آن بسته باشند، تا آنکه از شنیدن بانگ سیرن‌ها برخوردار شوی و اگر از کسانت بخواهی بند را بگشایند، باید باز بندهای دیگر بر تو ببندند.»^۴

در دنباله سرود، اولیس در حالی که به دکل

1-Cyrenes

2-Circe

۳- کتاب اودیسه هومر ترجمه سعید نفیسی - ص ۲۶۵

۴- همان - صفحه ۲۶۶

بسته شده و گوش همراهانش با موم مسدود گردیده، موفق می‌شود کنجکاوی خود را برای شنیدن آواز سیرن‌ها که عملاً هر نوع مقاومتی را از شنوندگان خود سلب می‌کرده‌اند، ارضاء کند و با اینحال دچار چنگال آنها نشود.

به نحو کلی در ایلپاد و اودیسه، نوعی تجلیل از رفتار قهرمانانه گذشتگان دیده می‌شود و گوئی از این رهگذر خواسته باشند، ضمن ایجاد حسرت بر دل‌اوریهای آنها، الگوهای مناسب و قابل تحسینی در اختیار جوانان بگذارند و راهی برای تقویت روحی آنها پیشنهاد کنند. به نظر یونانیان یادآوری عمل و رفتار قهرمانان گذشته و بیان زندگانی حماسی آنها می‌توانسته به نحوی اسباب تزکیه نفس و تربیت قهرمانان آتی را ممکن سازد و از این رهگذر قدرت مقابله جوانان را با شاید احتمالی، تقویت نماید. از این لحاظ این آثار در نزد یونانیان، در درجه اول یک جنبه آموزشی ملی داشته است و گفته افلاطون نیز در این مورد که هومر معلم اصلی یونانیان بوده، دلالت بر همین معنی دارد.

البته در ایلپاد و اودیسه در ضمن به نحوی نشان داده می‌شود که خدایان حاکم بر تاریخ هستند و از طرف دیگر با اینکه قدرت آنها به مراتب بیش از قدرت انسانهاست، ولی باز آنها نیز سرنوشت خاص خود را دارند و بهیچوجه

نمی‌توانند از درگیری مبرا باشند. در واقع در این آثار از یک ضرورت واحد حاکم بر کل عالم نمی‌توان صحبت به میان آورد، بلکه گوئی به سبب کثرت خدایان، باید گفت به درجات متفاوت، قدرتهای ضروری متخاصم در کار هستند و با اینکه در نزد یونانیان اعتقاد به گناه اولیه با صراحت دیده نمی‌شود، ولی باز به نظر می‌رسد که مشکلات انسانی جنبه ریشه‌ای دارد و از همین لحاظ است که سرنوشت اجتناب ناپذیر او را تشکیل می‌دهد. البته در کتاب اودیسه با توجه به مهارت و مآل اندیشی اولیس و قدرت بیان او، به نظر می‌رسد که انسان با فکر و پشتکار خود می‌تواند بر مشکلات فائق آید و در مقابل سرنوشتی که از لحاظی خواه ناخواه بر او تحمیل شده، به نحوی رشته امور را به دست گیرد و معقول و آزادانه راه حل‌های مناسبی برای مسائل خود پیدا نماید. اولیس چابکی بدنی و ظرافت ذهنی خود را جایگزین زور و قدرت ظاهری ساخته است؛ هیچ نوع خشونت حیوانی در او دیده نمی‌شود، او قهرمانی است در مقیاس کاملاً انسانی. نزد اوست که می‌توان رابطه ضرورت سرنوشت و اختیار آزادانه انسان را - البته به درجات متفاوت - از همان سنخی دانست که در نزد خدایان دیده می‌شود.

هزیود^۱

اینکه او را اسیر حرص و زیاده طلبی کرده باشد، می‌یابد، با این حال در واقع فصل ممیز انسان، در این مختصر نمی‌گنجد و مشخصه ذاتی این موجود، همانا حس حق دوستی و عدالت‌خواهی اوست. به نظر هزیود، انسان به نحو فطری عشق به عدالت دارد و خواه‌ناخواه به نحوی تصویری از عدالت در نهاد او نقش بسته است. بر این اساس هزیود، سرنوشت انسان و صورت زمانی آن را نیز بیان می‌کند. به عقیده او البته نهایتاً عدالت پیروز خواهد شد، ولی در هر صورت در تاریخ بشری دوره‌های خاصی را نیز می‌توان تشخیص داد که هر یک اوصاف و ممیزات متفاوتی دارد و عملاً سرنوشت انسان هیچگاه به یکسان و به نحو متحدالشکل جریان پیدا نکرده است و در هر صورت وضع کنونی او نیز با آنچه در دوره‌های قبلی بوده کاملاً متفاوت است.

ادوار تاریخ از نظر هزیود

هزیود در کتاب معروف خود «کارها و روزها» تاریخ انسان را به پنج دوره مستقل

این شاعر یونانی قرن هشتم و هفتم قبل از میلاد، اعم از اینکه بنا به روایتی در ابتدا شبان بوده باشد و بعد به مرور به سرودن شعر پرداخته باشد و یا اشتغال اولیه او از نوع دیگری بوده باشد، در آثارش توجه زیادی به زندگی ساده و بی‌آلایش روستایی نشان می‌دهد؛ او نه فقط بیکاری را ننگ می‌داند، بلکه در درجه اول کار کشاورزی را توصیه می‌کند که اگر چه سخت است، در عوض بی‌اجر نیست و دست گرسنگی و نیاز را کوتاه می‌کند و به خودی خود احساس لذت و رضایتی در انسان به وجود می‌آورد. او در این مورد می‌نویسد: «اگر می‌خواهی طریق کار کردن را بدانی، آن چنین است: بامدادان آنگاه که خورشید طلوع می‌کند درو کن و آنگاه که غروب می‌کند شخم کن؛ در کار کردن امساک روادار؛ خانه‌ای و همسری و گاونری از برای خود فراهم کن؛ ساز و ابزار لازم را تهیه کن؛ ابزار کار را به عاریه مگیر، زیرا این عمل مایه اتلاف وقت است.»^۲

در نظرگاه این شاعر، اگر چه انسان، سعادت خود را در کار سالم طبیعی که مستقیماً جسم و روح او را پرورش می‌دهد و وسائل رفاه خانوادگی او را فراهم می‌آورد، بدون

۱- Hesiod (به یونانی Hesiodos) در زبان فارسی گاهی هسیود هم نوشته‌اند.
۲- تاریخ ادبیات یونان - نوشته اچ. جی. رُز - ترجمه ابراهیم یونسی - ص ۹۴

تقسیم می‌کند:

۱ - عصر طلائی که تحت سلطه «زمان»^۱ صرف قرار دارد. به نظر او در این دوره بیماری و مشکلات در کار نبوده و انسانها و خدایان، نه الزاماً در یک مرتبه ولی بهر طریق یک جا زندگی می‌کرده‌اند.

۲ - عصر نقره‌ای که عالم تحت سلطه زئوس^۲، خدای خدایان قرار گرفته است. انسانها از خدایان دور می‌افتند و نسبت به هم احساس تنفر پیدا می‌کنند.

۳ - عصر برنز که به عصر خشونت و وحشیگری می‌انجامد.

۴ - عصر حماسی که دوره سلحشوری مردان بزرگ است.

۵ - عصر آهن که هزیود تصور می‌کند که دوره خود اوست و مردم دچار خودخواهی و نفع‌پرستی و خودپرستی شده‌اند.

هزیود - مثل اکثر یونانیان دوره باستان - برای اینکه شرور را توجیه کند به اسطوره پرومته^۳ و همسر او پاندور^۴ اشاره می‌کند و برای اینکه برای «امید» نیز جایگاهی نگهدارد، از اپیمته^۵ برادر پرومته، صحبت به میان می‌آورد. پرومته در فرهنگ یونانی مظهر قدرت، خلاقیت و ابتکار در نزد انسان است که گاهی نتایج آن با خواست خدایان منافات پیدا

می‌کند و منجر به پیدایش و تشدید شرور و مظالم می‌شود. اپیمته نیز مظهر امید است که هر دو از فرزندان ژاپه^۶ هستند. برای فهم مطلب به اختصار اسطوره پرومته را در اینجا می‌آوریم: پرومته موفق می‌شود، انسانی را به نحو مصنوعی از خاک بسازد و با دزدیدن شعله آتشی از ارا به خورشید، بدان جان بخشد. خدایان از او ناخشنود می‌شوند و در مقام مجازات او برمی‌آیند. بدین منظور به اولین زن جهان یعنی پاندور هستی می‌بخشند و او را به همسری نزد پرومته می‌فرستند. پاندور صندوقچه‌ای به دست دارد که کاملاً مسدود و سربسته است که برای همسر خود به ارمغان می‌آورد. پرومته با مشورت با برادر خود، سعی دارد محتاطانه رفتار کند، ولی بهر طریق مجذوب پاندور می‌شود و بی‌اختیار صندوقچه را باز می‌نماید. در نتیجه از درون آن، کل شرور و بدبختی‌ها از قبیل امراض، قحطی‌ها، اختلافات و جنگ‌ها و غیره... بیرون می‌ریزد. اپیمته در صدد چاره‌جویی برمی‌آید و به عجله در صندوقچه را می‌بندد، ولی عملاً دیر شده و

1-Kronos

2-Zeus

3-Promethée

4-Pandore

5-Epimethée

6-Japet

سرنوشت انسان همان اختیار اوست، هرچند که در انتخاب اولیه ناشناخته بوده باشد.

خدائی باید فهم کرد و درباره آن به تأمل پرداخت.

سوفوکلس و دیگران

در قرون بعدی، بعضی از شعرای معروف یونان از جمله سوفوکلس^۲ و غیره، درباره تاریخ و حوادث آن عمیقاً همین نظر را داشته‌اند و در نمایشنامه‌های خود، موارد مصداق بسیار جالب توجهی در این زمینه توصیف و با استادی به رشته تحریر درآورده‌اند.^۳

در این نوع نمایشنامه‌های فاجعه برانگیز یونانی، بیش از اسارت و زبونی انسان، از اختیار و قدرت درونی او سخن به میان آمده است. قهرمان احتمالی در عین حالی که مقهور سرنوشت خود می‌شود، اغلب از این رهگذر موفق می‌شود شخصیت والای آزاده خود را هم به اثبات برساند و با وجود اینکه سرنوشت تأثر باری در کمین اوست، با این حال تماشاچی

کار از کار گذشته است و تنها چیزی که او موفق می‌شود محفوظ نگهدارد، «امید» است.

البته در دنبال اسطوره، به دستور خدایان، مرکور^۱، پرومته را به اسارت می‌گیرد و او را در کوه‌های قفقاز به زنجیر می‌کشد و برای مجازات او، مدت سی هزار سال، کرکس بزرگی امعاء و احشاء او را می‌خورد، ولی گوئی آنها هیچگاه تمامی نخواهند داشت و پرومته همچنان باید در رنج و عذاب باشد.

با وجود ذهنیت خاص هزیود که او براساس گرایش‌های آرمانی شاعرانه خود، به مراحل تشکیکی در فهم امور تاریخی قائل شده است، باز در کل نظرگاه او جنبه‌های اصیل واقع‌بینانه نیز کاملاً مشهود است. او در جامعه بشری قائل به نوعی تقسیم کار است و عقیده دارد کسی که درست کار نمی‌کند در واقع نه فقط برای دیگران بلکه برای خود هم مضر است و در هر صورت، نوعی ارتباط ضروری انکار ناپذیر میان اعمال کل انسانها وجود دارد که به نحوی همکاری را برای همه مفید می‌سازد. در نظرگاه او تاریخ دختر زئوس است و قانون خدائی بر کل امور حاکم می‌باشد و معنای عدالت واقعی را هم بر اساس همین قانون

1-Mercure

2-Sophocles

۳- از جمله آثار سوفوکلس می‌توان نمایشنامه مشهور آنتیگون را نام برد که هگل نیز به تحلیل آن پرداخته است. در این مورد به زبان فارسی می‌توان به کتاب «پدیدار شناسی روح بر حسب نظر هگل» رجوع کرد.

سرنوشت مطلق و اجتناب ناپذیر است برای اینکه اختیار اجتناب ناپذیر است.

نسبت به او احساس تحسین عمیق پیدا می‌کند. با اینکه سرنوشت آن چیزی است که از قبل نوشته شده و به معنای صورت واقعی و مسیر اجتناب ناپذیر سرگذشت است، ولی آنچه سرگذشت را به صورت فاجعه به معنای یونانی کلمه در می‌آورد، مجموعه وقایع تحمیلی دردناک و مصیبت‌بار نیست، بلکه نتیجه محض اختیار و برخورداری شخص از آزادی عمیق ذاتی است. بدین ترتیب آنچه اجتناب ناپذیر می‌نماید فقط سرنوشت نیست بلکه نفس قدرت اختیار و عظمت روحی آن قهرمان می‌باشد به نحوی که همین حتی سرنوشت او را نیز تحت شعاع قرار می‌دهد.

سرنوشت انسان همان اختیار اوست، هرچند که در انتخاب اولیه ناشناخته بوده باشد. آنچه به وقوع می‌پیوندد، اگر هم ظاهراً غیر مترقبه و غیر قابل پیش‌بینی می‌نماید، گویی نسبت به عمل مختار ماتقدم است و در واقع چیزی جز جهت ضروری اختیار آزاد انسان نیست. سرنوشت مطلق و اجتناب ناپذیر است برای اینکه اختیار اجتناب ناپذیر است. به معنایی سرنوشت به انسان تحمیل می‌شود برای اینکه «اختیار» نیز به انسان تحمیل شده است.

فاجعه از این لحاظ به وقوع نمی‌پیوندد که انسان حق اختیار نداشته است، بلکه فاجعه از این لحاظ به وقوع می‌پیوندد که انسان ناگزیر از انتخاب بوده است؛ سرنوشت به وجهی نتیجه و یابستر است بگوئیم تاوان اختیار و آزادی است.

از طرف دیگر علاوه بر تقابل میان آزادی و ضرورت، باید همچنین از نوعی تعامل و همکاری میان آن دو صحبت کرد؛ قهرمانان فاجعه‌های یونانی چه بسا به اختیار، دست به عملی می‌زنند که آنها را در مسیر ضرورت قرار می‌دهد و همین آن چیزی است که سرنوشت نامیده می‌شود. عبارت معروف هگل مبنی بر اینکه «سرنوشت نوعی شعور به خود است ولی به عنوان دشمن» بیشتر از این لحاظ قابل فهم است ولی در عین حال سرنوشت، انسان را از شرایط مادی و طبیعی او فراتر می‌برد و او را به ابعاد مابعدالطبیعی وجودش واقف می‌سازد. از این جهت سرنوشت آینه تمام‌نمای آرمان و عظمت روحی انسان است و جنبه قدسی به حیات خاکی انسان می‌بخشد و به همین دلیل عمیقاً عبرت‌آمیز و در خور تأمل و تفکر به نظر می‌آید. گروهی از متفکران غربی، فاجعه‌های

یونانی را مقدمه‌ای برای فهم درست مصیبت
نامه مسیح دانسته‌اند.

منابع فارسی

۱- رُز اچ. جی.: تاریخ ادبیات یونان - ترجمه
ابراهیم یونسی - مؤسسه انتشارات امیرکبیر -
تهران - چاپ دوم ۱۳۷۲

۲- مجتهدی ک.: پدیدار شناسی روح بر حسب
نظر هگل - بر اساس کتاب ژان هیپولیت -
شرکت انتشارات علمی و فرهنگی - تهران
۱۳۷۱

۳- هومر: اودیسه - ترجمه سعید نفیسی -
شرکت انتشارات علمی و فرهنگی تهران -

چاپ دهم ۱۳۷۳

۴- هومر: ایلیاد - ترجمه سعید نفیسی -
شرکت انتشارات علمی و فرهنگی تهران -
چاپ یازدهم ۱۳۷۳.

منابع خارجی

1- Humbert jean: Mythologie grecqueet
Romaine-E.De Boccard editeur-Paris (sans
date)
2-Widgery Alban q. : Les grandes doctrines
de L'histoire (de Confucius a Toymbee)
traduit de Langlais Par Serge Bricianer -
gallimard-Paris 1961.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پرو، شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی